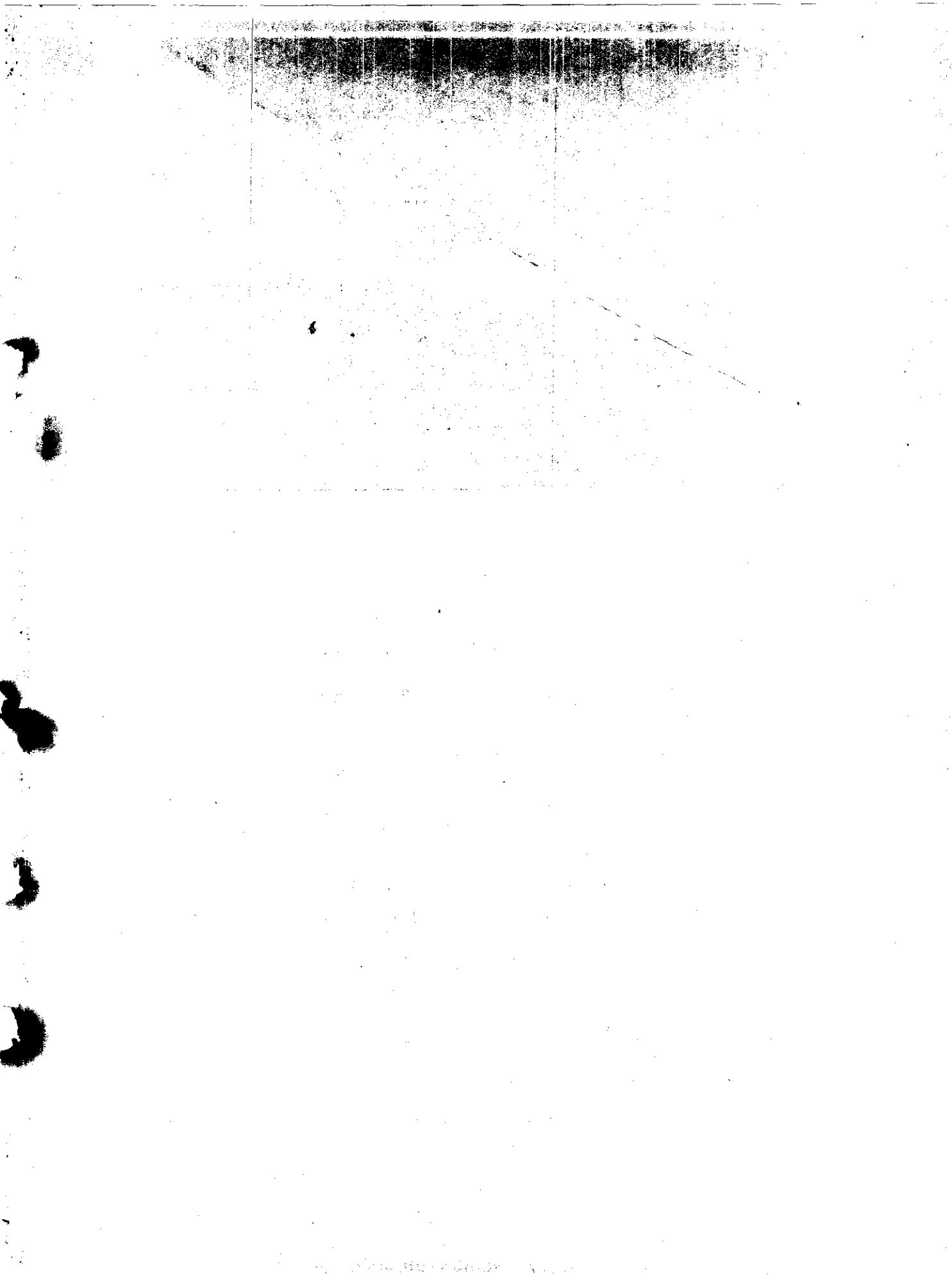


آهنگ سید

سال نهم

شماره یازدهم





آهنگ بدیع

مخصوص جوانان بهائی است

هر ماه شمسی یک شماره منتشر میشود

وجه اشتراك سالیانه ۲۰ ریال

شماره یازدهم شهرالسلطان شهرالملك ۱۱۱ بدیع بهمن ۱۳۳۳ سال نهم شماره مسلسل ۱۵۴

فهرست مندرجات :

صفحه	
۲	۱- لوح مبارك حضرت عبدالبهاه جل نناك
۳	۲- حسب و بغض
۶	۳- هوارد آيوز نویسنده كتاب درهائی بسوی آزادی
۱۱	۴- اثبسات الوهیت (دلیل ششم)
۱۷ و ۱۶	۵- ازگد شتگان و معاصرین
۱۸	۶- شرح حال جناب وحید کشفی
۲۴	۷- ای جوان
۲۶	۸- مدرسه تاپستانه تبریز

شرح عکسها :

عکس روی جلد : (نونهالان گشن توحید که درس اخلاق میخوانند . . .) بصفحه ۲۶

مراجعه فرمائید .

پشت جلد : ۲ منظره ازکلاس تاپستانه بهائیان تبریز (// بدیع)

در شماره دهم شرح عکس متن شماره ۲ اشتباهها (جوانان بابلرس) قید شده و جوانان

نجف آباد صحیح است از خوانندگان گرامی تمنا داریم تصحیح فرمایند .

ای پروردگار این حزب مظلوم را موفق نما که بخدومه عالم

انسانی مومد گردند تا دست تجاوز و ظلم و هوان کوفاه گردد و بارقه

عزت ابدیسه عالم انسان منتشر شود عدل و انصاف تاسیس گردد بنیان

جمهور و اعتساف برافتد الفت بی پایان بمیان آید و وحدت عالم انسانی

جلوه کند .

تعصب دینی و وطنی و جنسی و سیاسی از میان پر خیزد و بیگانگی

و آزادگی بنیاد بیگانگی بر اندازد روی زمین بهشت برین گسزد

و شرق و غرب آیات باهره نور ببین شود توشی مقتدر رهزیز و توانا و توشی

بخشنده و درخشنده و مهربان مع

((حب و بغض))

***** (روحی ارباب) *****

خواهد بود . غرض اینست که اگر در حب میکنیم منظور -
 حس است که در مورد و موضع خود از آن استفاده تسود
 تا مستحسن و مقبول جلوه نماید شك و تردیدی نیست
 که محبت نور الهی است و بغض ضد اوت ظلمت شیطانی
 هر قلبی که بنور محبت روشن و متیرشد فیوضات آسمانی
 و سنوحات رحمانی است . هر دلی که ساحتش از غبار
 تیره بغض و عناد پاک و مصنی شد برای ورود و حلول -
 تجلیات یزدانی آماده و مهیا است آنچه در عالم
 آباد و معمور است از آثار محبت است و آنچه ویران و
 مطمور است از نتایج بغض و اوت ؛ بغض منشأ
 جمیع بدبختی ها و اساس هائیه کلیه ناراحتی ها است
 بغض سبب میشود که هزاران صفت نیک و پسندیده فرد
 مبعوض در نظر انسانی زشت جلوه کند و رفتار و کردارش
 ناپسند آید غرض مرضی است که عقل سلیم را از درك
 حقائق لطیف محروم مینماید و هر عمل ممدوح و مقبولی
 را زشت و مذموم جلوه گرمیسازد . خدا نکند قلب
 انسان که جایگاه نزول حضرت یزدان است مامن و ماوی
 بغض و عناد که از مظاهر شیطان است قرار گیرد .
 تاریخ بشر صحنه های شوم بغض منفور را در برابر
 مآظ هر و مشهود میسازد و ما تعلیم میدهد که چگونه
 خورشید حقیقت در پس ابرهای مترام کینه همواره مستور
 مانده و افراد نوع انسان برای مدتی از تیرتو روح بخش
 آن محروم مانده اند . بغض و اوت فرعون و اعوانش

کرارا د و کلمه متضاد حب و بغض را در کتب خواننده و از
 افواه شنیده ایم ولی شاید زیاد در فهم و معنای واقعی
 آن است نکرده باشیم شکی نیست اگر اندکی در معنای
 آن غور نمائیم بر ما معلوم خواهد شد که چه نتایج عجیب
 و آثار عظیمی بر این د و کلمه مترتب میشود . البته نباید
 تصور شود که ابراز حب در هر مورد و موضعی امر ممدوح
 و مقبولی است زیرا پر واضح است که هر عملی اگر در غیر
 مورد و موضع خود انجام گیرد نه تنها محبوب و معقول -
 نیست بلکه چه بسا اوقات مذموم بوده و عواقب سوئی را
 در بر خواهد داشت من باب مثل بد روماد نسبت بسه
 اولاد خود محبت فوق العاده دارند و تمام هم خود را
 در تامين آسایش و راحتی فرزند ان خویش مصرف میسازند
 بقسمی که اغلب دیده شده حتی جان خود را در طریسق
 سعادت جگر گوشگان خود نثار مینمایند ولی بدیهی است
 که اگر این توجه و علاقه شدید والدین موجب شود که
 معایب و نواقص اخلاقی فرزند ان نادیده تلقی گردد
 و گفتار و کردار آنان هر قدر زشت و سخیف باشد در نظر
 اولیا زیبا و نیک جلوه کند البته باید گفت که چنین
 محبتی جز رنج و محنت و خواری و ذلت ثمر و نتیجه دیگری
 ندارد . بنا بر این محبت که اینقدر ممدوح و مقبول است
 و در آثار الهیه و کتب سماویه مخصوصاً در این د و ویردانی
 و عصرتوراتی افراد نوع انسان را بد ان تشویق و ترغیب
 فرموده اند چون در غیر مورد ابراز شود مورت ضرر و زیان

سبب شد که مهر موسوی در پس غم او هام سالها می
 متاد از انظار مخفی و محبوب ماند، کینه و عناد —
 فرسیان موجب گردید که پدر لامع عیسوی در خسوف
 عناد و بغضا، سنین طولانی محسوف و مقنوع گردید
 ضغینه و بغضای علمای بهبود و نصاری ویت پرستان
 باعث شد که جمال محمدی در پشت پرده جهل و حسد
 مغطوب گردید و ظلم و اعتساف اهل صغیان و عصیان
 عد رمنیر قائم موعود و مبشر ظهور محبوب را مشبک
 نمود و یوسف الهی و جمال لایزالی را در زندان مظلوم
 طهران و سجن اعظم اخر ب مدن جهان مسجون داشت
 چون غرض آمد هنر پوشیده شد

عد حجاب از دل بسوی دیده شد

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار

کی شناسد ظالم از مظلوم زار
 نتیجه همین غرض بود که علما در صورتیکه واقف بر منزل
 آیات نبودند و زیارت یکی از آثار حضرتعالی و یا جمال
 اقدس ابهی نائل میشدند زبان به تحسین و تمجید ..
 میگشودند و چون بر منبع و منشأ آن مطلع میشدند —
 بتنفید و تکذیب قیام مینمودند . نمره تلخ درخت
 غرض بود که متجاوز از صد و یازده سال میگذرد و چنان
 ابصار محبوب از حجاب تعصبات است که انوار مهر
 رخشان را نمی بینند و منکر وجود آن کوه تابناک هستند
 همین غرض بود که خون هزاران نفس بیگناه را ریخت
 اطفال را یتیم و بی سرپرست نمود . پدران و مادران
 را در ماتم فرزندان را اغدار کرد آه مظلومان را بفلسک
 انیر رسانید و سرشک دیده یتیمان را جاری و ساری

نمود . این همان بغض و غرض است که جمال اقدس ابهی
 یگانه مرین عالم امکان و خیر خواه و مصلح نوع انسان برای
 اخمد نار آن تحمل بلا بای عدیده و زحمات و خدمات
 میدیده فرمودند و بالتبعه در اثر قوه یزدانی و نیروی
 شگرف آسمانی نفوس در ظل کلمه الله مبعوث شدند که
 قفس تنگ شئون مادی را شکستند حجاب بغض و عناد
 را در اثر مواظب الهیه دریدند و چون طیر قدسی در
 فضای لایتناهی پرواز در آمدند این نفوس قبل از ژود
 در ظل خیمه بکرنگ الهی چنان غرق در در بای تعصب
 بودند که در اثر بغض و عناد بلعن و تکفیر هموعان
 خویش قیام مینمودند و آنرا عوایب عظیم میسرمدند .

تحریر حقیقت که اول تعلیم این دور مبارک است برای
 احتراز و اجتناب از سقوط در مهالك بغض و عناد عاملی
 است موثر اگر انسان در جمیع امور از جزئی و کلی تحریر
 و تحقیق نماید و آنچه در اختیار دارد برای تمیز
 و تشخیص عدق از کذب و امانت از خیانت و بالاخره حقیقت
 از مجاز بکار برده و با روح ایمانی در هر امری از امور
 قضاوت نماید یقینا در برابر عفو لشکر جبار بغض
 و عناد پیروز خواهد شد و هیچگاه بدون تعمق زبان
 به دم و قدح احدی نخواهد گشود و قتیکه انسان در —
 مناجات حضرت عبدالبهار روح الوجود لالطافه القد ا
 زیارت میکند که " جمیع جامع عیوسیم " چگونه جرات و
 جسارت میورزد که قبائح نفوس را تجسس کند و در صد
 خرد گیری برآید و تخم بغض و نفرت در ساحت دل —
 بپر و راند .
 هر وقت صحبت در این مقوله میان میآید

بیان روح پرور حضرت مسیح بخاطر میگذرد که در حین سنگسار نمودن زن بدکاری خطاب به مجتمعین فرمودند هر کس گنجهکار نیست در رجم این زن اقدام کند و واقعا از حق نباید گذشت که با وجود انحطاط و تدنی اخلاق آن زمان معذک نفوس آنقدر منصف بودند که در این عمل شرکت ننمودند و چون بنفس خود مراجعه کرده اند همه خود را خاطی و عاصی دیدند و سر را بزیر افکنده آن زن را آزاد گذاشتند .

چه خوب است انسان هر وقت میخواهد در اعمال و افعال مردم دقیق شود و نکات ضعف اخلاقی آنها را مورد توجه قرار دهد اول بنفس خود مراجعه کند و چنانچه خود را عاری و مبری از عیوب دید آنگاه زبان به طعنه گشاید .

چه نیکو و زیباست بیان احادی مقتدای عالمیان که میفرماید . " لسان مخصوص زکرم است بغیبت میآید و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول نمیدهد بغیبت خلق من " واقعا اگرما همین دستور الهی را در زندگانی خود بکار بندیم و مطابق آن عمل کنیم یقینا درد نیا و عقبی دستگار خواهیم شد .

کدورتها - اختلافات نا راحتیها مرتفع و تایید و توفیق ربانی شامل حال خواهد گردید .

قدری انصاف لازم است همان انصافی که در کلمات مکتوبه عربی جمال افتد

ابهی آنرا محبوبترین چیزها در نزد حق بیسان فرموده اند و طریق وصول بآن را نیز تعیین میفرمایند

* * *

جوانان عزیز که وارد تشکیلات بهائی میشوند و تشنه خدمت در سپیدار محبوب عالمیاست دستنبرد باید بدانند که قبل از همه چیز بفرموده مولای - جنون حضرت ولی امر الله ارواحنا لعنایا الفدا " باید قلب را پاک و نیت را خالص نمود والا اقدام بهیچ امری نتیجه و ثمر نبخشد " اگرما پس دستور عظیم را بکار بستیم و موفق بتصفیه قلب شدیم آنگاه خدمت مسافر آستان الهی مقبول خواهد بود و اگر خدا ای ناخواستگانه این عمل انجام نپذیرد موفقیت در امور حاصل نشود و جز ضرر و زیان چیز دیگری عاید نگردد .

در احیان دعا و مناجات بد رگناه خداوند قاضی الحاجات باید استغاثه کنیم که قلب ما از غبار تیره بغض پاک و مبری شود و جز رضای الهی و توکل بساحست قدس یزدانی آرزوی ما در دل نداشته باشیم .

بسیان

هوارد آیوز (Howard Colby Ives)

مؤسسه کتاب درهائی بسوی آزادی

(Portals to Freedom)

*** (ترجمه و تلخیص از کتاب عالم بهائی) ***** (باهره زمین) ***

زندگی هوارد کلی آیوز را میتوان مثل ونومسه ارتقا روحانی دانست آنچه نمود او را نمایان ساخت حوادث زندگی نبود بلکه چگونگی تعبیر و تلقی وی بسا آن حوادث بود که او را از دیگران ممتاز نمود خداوند قلبی رفیق چون دل شهدا و سبزی متواضع و روحی در تغلای اعتلا با و اعطا فرموده بود. هوارد آیوز در اتوبیوگرافی روحانی خود بنام درهائی بسوی آزادی - حیات نمود را بدو قسمت تقسیم کرده است چهل و شش سال او زندگی یعنی قبل از زیارت حضرت عبدالبها را با زندگی و تجربیات یک طفل در هساله مقایسه نموده است وی بسال ۱۸۷۶ میلادی در بروکلین متولد شد و پس از فوت پدر جمعیت خانواده اش به Niagara Falls, N.Y. رفته و در سن هفده سالگی بسه بروکلین بازگشته است در شرح حیاتش چنین میخوانیم که مدتی برای بهبود بیماری خود در خارج از شهر مسر برده و باز میخوانیم که در نوزده سالگی در دامنه کوه سارا روزها به چرانیدن گوسفندان و شبها در برتو صفتاب به انشاء اشعاری پرداخته است در سال ۱۹۰۲ بعد رسه موحدین در شهر مید ویل داخل شد و در سال ۱۹۰۸ یعنی در سن ۳۵ سالگی از آنجا فارغ التحصیل گردید. در باره این دوره از حیاتش دختر وی موسوم به موریل آیوز بارو *Muriel Ives Barrow* چنین مینویسد.

" پدرم اولین بار در کلیسای زیبای نیوانگلند در شهر بروستر بکار پرداخت و پس از خدمات مختلف در شهر - سامیت سکنی گزید و در اینجا علاوه بر انجام وظیفه خود به ایجاد جمعیت و قاعونی بنام قانون طلایی اخوت بمنظور کمک باینها بشریبا تشکیلات منظم پرداخت محروک او در این فعالیتها روح خستگی ناپذیرش بود که ویرا بکار و فعالیت تحریک و تشویق مینمود اعضا جمعیت فوق جلسات هفتگی ترتیب میدادند و درسی آن بودند که افراد بیشتری را در این نهضت وارد کنند هوارد آیوز بوسیله یکی از افرادیکه در این جلسات - حضور وی یافت در اولین جلسه بهائی راه یافت و در آوریل سال ۱۹۱۲ که حضرت عبدالبها به نیویورک تشریف فرما شدند و میرح قسمت از حیات وی آغاز شد و خلقی جدید یافت.

حضرت عبدالبها در میان جمع کبیری که وجود مبارک را احاطه نموده بودند کشیشی را مشاهده فرمودند که دور از دیگران ایستاده است گویی خود را در آن جمع غریب و تنهایی بیند مرکز میثاق ویرانزد خود خواندند و هوارد آیوز در کتاب خود باین قسمت اشاره نموده - مینویسد با آنکه هنوز قلم سرد و منجمد بود ناگهان چنان عشقی و محبتی سراپایم را مسخر نمود و هیجانی در من بوجود آورد که گویی نسیمی از امدادی ملکوتی پیشانیم را لمس نموده است.

هنگامیکه حضرت عبد البها ویرا نگاه فرمودند متوجه —
 شهر و شکوه یکی از برگزیدگان خود گردیدند نفوسیکه
 هیکل مبارک را احاطه نموده بودند جمله شیفته قیافه
 ملکوتی و سجایای آن حضرت بودند و در آن جمع عده —
 انگشت شمار از جمله هوارد آیزو وجود داشتند که جمال
 ملکوتی رافی نفسه خواستار باشند و آن عشق ورزند سالها
 بعد در جواب بوسشی که در باره محبة الله نموده بودم
 برایم اینطور نوشت "آن عشق پرشوری که انسان نسبت
 به محبوب عالمیان احساس میکند هیچگونه رابطه
 با تمبیرات جسمانی ندارد این نوع تخیلات در زمسان
 گذشته مانع تقرب افراد بدرگاه خداوند میشد تمام
 تلاشهاییکه عده تخیل در این زمینه بعمل میآورد هیبت و
 بیهود ماست دروازه های روح خود را بگشایید ^{بیت}
 او داخل خواهد شد اما نه از آن راه که ما می پنداریم
 بلکه طریقی که خود می خواهد آیواب لا مکان پیوسته
 مفتوح است اما خون کلگن عاشق می خواهد تا آستانه اش
 رازینت بخشد .
 هوارد آیزو کسب روحانیت از حضرت عبد البها نمود —
 رشته روحانی بین او و هیکل مبارک برقرار گردید و هرگز
 نه بعد مکان و نه تغییر اوضاع نتوانست این رشته را تضعیف
 کند وی آنطور که اعتراف میکرد در سلین اولیه زندگیش
 پیوسته در جستجوی محبوب بود تا آنکه مایوس و خستید
 گردید اما وقتی که حضرت عبد البها رازینت نمود نشانه
 محبوب را یافت و آنوقت دانست که مقصود خود را در کجا
 جستجو کند .
 در نامه که بسال ۱۹۳۵ برایم فرستاد بود چنین نوشت:

"جهان حضرت بها" الله آنقدر زیباست آنقدر مشحون
 از شگفتیهاست و آنچنان فروغ خیره کننده ای دارد که
 چشم روح از مشاهده آن نابینا میشود اما چه بهتر که
 چشمان گشوده و تخصصی نابینا شود تا آنکه برای ایستادن
 همچنان بسته ماند این روشنی خیره کننده بسان فروغ
 آفتاب نیمه روز است که انسان پس از محبوس بودن در
 مکانی تاریک ناگهان با آن روبرو شود شاید از مشاهده
 آنها نور شخص احساس درد و ناراحتی کند اما پس از
 اندک زمانی چشم معتاد به آن خواهد شد و قادر میآید
 راه خواهد گردید فروغ ربانی نیز چنین است روز بعد
 میرسد که بآن نور خیره کننده معتاد خواهیم شد و —
 آنوقت خواهیم توانست که در دنیای حقیقت راه خود را
 بیابیم و خوف و هراسی که مولود تیرگی و ظلمت وجود ماست
 با پدید میشوند گویی از ابتدا نیز وجود نداشته اند .
 هوارد آیزو در کتاب ابواب بسوی آزادی چنین مینویسد
 "حضرت عبد البها شروع بصعود از بلکان نمودند و منم
 بدنبال هیکل مبارک روان بودم برای سومین بار توقف
 فرموده و مرا نگرستند گویی جمیع فروغ روح خود را بروی
 من افکندند آنوقت با صدائی که چون غرش بعد در —
 گوش من طنین انداخت با جسمانی تابنده در حالیکه
 دست مبارک را بالا نگه داشته بودند فرمودند "بخاطر
 آور که این یوم بهم اقدامات بسیار عظیم است اقدامات
 بسیار عظیم است . مثل آن بود که خیابانهای خلوت شهر
 آن صدای مهین را گرفته منعکس مینمودند و با رنگوش
 من میرسانیدند احساس میکردم که در برابر آن قامت
 زیبا بتدریج کوچک و حقیر میشم آن صدای دلنواز مرا

همچون احاطه نموده بود . من چه بودم که به انجام کارهای عظیم فرمانم میدادند هوا رد آیوز شغل سابق خود را ترك گفت تا بهتر بتواند خدمت کند کارهائی را برای خود انتخاب نمود که ضمن آن بتواند بیشتر سفر کند و با مردمان در تماس باشد ضمن سفرهای طولانی خود با راه آهن به مطالعه آثار مبارک حضرت بها' الله می پرداخت و تدریج یکی از شخصیت های بزرگ امریهائی گردید .

در سال ۱۹۱۹ با خانم می بل و ایس ری که خانمی منجذبه و مشتعل بود آشنا شد و سال بعد با یکدیگر ازدواج نمودند از اقتران ایند و همچون بهم پیوستن دو جویبار که رودی عظیم بوجود میآید نیروئی شگرف که خود را آماده خدمت به حق نموده بودند تولید شد .

ایند و نفس نازنین از ابتدای زندگی رتاشوئی تصمیم گرفتند که زندگی خود را بر محور انتشار امرالله قرار دهند ابتدا مقیم شهر نیویورک شدند تا هرچه زودتر اندوخته گرد آورند و خود را برای تبلیغ که آنرا وظیفه خود میدانستند آماده سازند یکروز پس از مشاورات طولانی باین نتیجه رسیدند که بایباید چون دیگران درسی تلاش معاش روند و خود را بانوید به آینده دلخوش سازند با آنکه از همه چیز بگذرند و آنزمان قیام کنند .

شق دم را اختیار کردند پس بید رنگ به فروش مایملک خود پرداخته و به سفر بنیادرت نمودند سالها میگذشت و ایند و همچنان به سفرهای تبلیغی خود ادامه میدادند هیچکس انتظارنداشت که آنانرا صاحب خانه و مسکن بیند .

در سال ۱۹۳۴ که هوارد آیوز در شهر شیکاگو بود در نامه ای برایم چنین نوشت "از من می پرس که چگونه خود را به بیخانمانی عادت داده ام ؟ هر يك از ما آرزو مند به داشتن خانه و مسکن هستیم و این آرزو ملامت بسیار نیست حضرت بها' الله در تعالیم مبارک خود داشتن خانه و میهمان نوازی را خدمت به خدا ذکر فرموده اند با این حال گاه در گوش بعضی از ما چنین زمزمه میفرمایند خانه مرا قصر خود ساز قصری نامتناهی و مقدس " من و رضوانیه (نای است که خانم آیوز بآن مشهور است) گاهی اوقات آرزوی داشتن خانه را می نمانیم اما ماجر آنکه این تمنا در دل بوجود میآید ناگهان مجبور به ترك آن مکانیکه نسبت به آن علاقه مند شده ایم میگردد کلمات حضرت عبدالبها در گوش طنین انداز است که هنگام توصیف حواریون حضرت بها' الله میفرمودند بیخانمان و بدون آسایش و راحت "اطمینان داشته باش که تا خداوند خانه ملکوتی برای ما تهیه نفرماید خانه زمینی را از ما نخواهد گرفت بشرط آنکه مشیت او را بسا رضایت و سرور خاطر بپذیریم دختر عزیزم در خانه که حضرت بها' الله بتواضع فرموده خوشحال و مسرور باش اگر لایق باشی او ترا به خانه ای دیگر میدهد لهای دیگران منتقل خواهد نمود و آنوقت سرور بیشتری خواهی یافت زیرا بتو نعمت خدمت در میدان وسیعتری ارزانی شد و آزادی روحانی بیشتری بتو عطا شد و قیود دیگری از قیود این دنیا از تایت برداشته شده است .

هوارد آیوز و همسرش به شهرهای متعددی مسافرت کردند در این نقاط ندای ملکوت را به سمع آشنا و بیگانه

رسانیدند و نهال امرالهی را انبات کردند و اکسون
فرزند آن و اخلاف کسانی که هوارد آیوز و همسرش مسبب
اقبال آنان بامربارک بودند جزو خدمتگذاران و —
مهاجرین نسل حاضر در شوق و عصبانیت این کشوربنکار
و فعالیت مشغولند. برآستی که بیم بیم اقدامات عظیم
بود و باچه سهامت و نیروی بیمارزه و خدمت قیام کردند
برای پی بردن برمز عظمت و سهامت و شجاعت او در
انجام کارهای عظیم او بایستی به بیاناتش توجه کنیم
توصیف هوارد آیوز در باره این نیروی نهانی شکست
انگیز با نظریات فلسفه جدید در این زمینه کاملاً مغایرت
دارد او چنین میگوید مشیت خداوند و اراده انسان
بایستی بایکدیگر تطبیق داده شود. همانطوریکه

هدم فعالیت بهیچوجه جایز نیست اگر اراده خود را
با اراده او تطبیق سازیم آنوقت از قدرت و عظمت او بهره
خواهیم شد اگر خود را تسلیم مشیت وی کنیم بر مشکلات
فائق خواهیم آمد و ترقی خواهیم نمود آنوقت است
که تنهاراه نمی سپاریم بلکه با او قدم بر میداریم
اراده ناتوان خود را بدست توانای وی میسپاریم و
آنطور که مشیت اوست پیروز میشویم آیا در این صورت جز فتح
و ظفر چه انتظار میتوان داشت؟

با آنکه بیست سال بخدمات لا ینقطع و فعالیتهای —
مدام مشغول بود اما روح شکست ناپذیرش هرگز پس از
اینهمه خدمت و زحمت خسته نگردیده بود در سال —
۱۹۳۴ پس ۶۷ سالگی در شهر نوکس ویل به تحریر
پرداخت او را برای تهیه طرحی در باره سد بزرگ —
استخدام نموده بودند و هوارد آیوز ضمن انجام وظیفه :

تمایلی در خود بنوشتن یافت در او خرسپاروا وائل
تابستان در گرمای طاقت فرسا روزی چهار ساعت
پشت ماشین تحریرش می نشست و به تحریر می پرداخت
یکروز صبح او را بیهوش در کنار تختش یافتند ایسین
نخستین حمله بیماری او بود افسوس هویتی را که در
خود یافته می توانست او را از فشار اقتصادی برهاند
چه زود می بایست از دست دهد صحت مزاجش مختل
شده و حس باصره و سامعه خود را بسرعت از دست
میداد هوارد آیوز میدانست که چه در انتظار اوست
با اینجهت میخواست از کوتاهترین فرصت استفاده نماید
تا بتواند خاطرات روحانی خویش را بصورت کتابی
به رشته تحریر درآورد او کتاب خود را در سال ۱۹۳۷
بپایان رسانید و در پی آن دیوان اشعار خود را بنام
ترانه های آسمانی منتشر ساخت سپس کتاب دیگر
نوشت که هنوز انتشار نیافته است .

همانطور که ذکر شد خداوند کریم قلب رقیبیکه شهید
را به هوار آیوز عطا فرموده بود پس از تحمل درد ورنج
کند رخلال آن به تحریر خود ادامه میداد یکی از —
کمالان شهر ممفیس با او اظهار داشت که چشمانش آب
مروارید آورده است وی که قوه شنوائی خود را از دست
داد بود اینک از حس دیگری که او را با دنیای خارج ارتباط
میداد محروم میشد اما زندگی اش انقدر وفات کرد که بینائی
خود را از دست دهد و نهی بصرش بطور معجز آسائی
برای رفع نیاز میم او باقیماند با مراجمه بدیدار داشت
که در سال ۱۹۴۰ نوشته است میتوانیم چگونه برخورد
را با ضربه شدیدی که بر روح شکست ناپذیرش وارد —

آمد بیابیم هوارد آیوز اینطور نوشته است:
 دیروز روز شگفت انگیزی بود در آنوقت که پزشک به
 صراحت تام نام بیماریم را بر زبان میراند گویی ندانی
 ظفر آلود از درونم فریاد میکشید بنگر چگونه بتسو
 اعتماد دارم تو زندگی خود را قربانی رامن نمودی
 من بتو بگفتار تو اطمینان دارم پس از چند صفحه
 دیگر اینطور ادامه میدهد اگر همانطور که از
 سنین شباب از صمیم قلب آرزو مند روحانیت بودم اگر
 از آنروز که حضرت عبدالیهی را زیارت کردم طریق حصول
 روحانیت را که از راه فداکاری و انقطاع از ماسوی اللذی
 بمن عرضه شده است آرزو میکردم اگر پیوسته دعای
 من به آستانش این بود: روحم را لبریز از تم کس
 تا زندگی حقیقی یابم پس عکس العمل من در برابر تحقق
 قسمتی از این آرزوهای دیرین چیست و یا سخ روح من
 به آن رنجها و غمها به آن امتحانات عظیمی که از ملکوتش
 تازل میگردد کدام است . او من میگردد راه بکار بردن
 یکایک اعضا جسمت را از تو گرفتار اعصاب پاهایت
 قلبت گوشه‌هایت و اینک چشمانت را و تونه مکر رشدی و
 نه در جستجوی راه گریز برآمدی و نه یکدم از عشق خود
 بمن سرباز زدی بلکه دعوی هر یک از اینها را دلیل
 عنایت من دانستی
 جعلت فوق که از یاد داشتهای روحانی او استخراج
 شد انعکاس عدای اوست که اینک از سرزمینی
 که نیروی عظیم روحانی خویش را بدست آورده
 است با ما سخن میگوید . در جایی دیگر چنین مینویسد
 و قتی که این حقیقت تردید ناپذیر را در من یابم

که آنچه زندگی من آموخته است فقط نشانه
 است از آنچه در دنیای ملکوت خواهم آموخت آنوقت
 سراپای وجودم غرق تسبیح و تمجید از رب مجید که
 این همه نعمت نامتناهی بما ارزانی داشته است میگردد
 در بیست و سوم ماه جون ۱۹۴۱ قریب
 به پنجاه نفر از احباب در کلیسای
 لیتل راک *Little Rock* در شهر آرکانزاس
Arkansas گرد آمدند تا با بیکری
 که منزلگه روحی عظیم و بزرگ بود
 مراسم وداع بعمل آورند همسر محبوبش
 که در مدرسه تاپستانه جورجیا *Georgia*
 به تدریس مشغول بود خود را بموقع
 به بالین وی رسانید . بود .
 در دوران سنج او آخر حیاتش همچون طنپن
 سحر انگیز آرنه ویولون بود که بانوای
 محنت زا و ملکوتی خود دل را به ارتعاش
 دچار میسازد اما عبرت جزیل اوستی
 پاداش نماند و به زیارت محبوب شتافت .
 مسک الختام زندگی پرافتخارش تلگراف
 مبارک حضرت ولی امر الله بود که
 خدماتش مورد تقدیر مبارک قرار
 گرفته و تلگراف تسلیتی به خانواده اش
 مخابره فرمودند .

پایان

اثبات الوهیت

***** (صادق زاده) *****

دلیل ششم - برای اثبات الوهیت این است که انتظام و ارتباط و تفاعل و تعاون اجزاء عالم دال بر وجود جهت جامعه است. راجع باین موضوع حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات چنین میفرمایند " این سببیت در تحت نظامات صحیحه و قوانین متینه و ترتیبات کامله و هندسه بالغه است که ابتدا از اوجاوزه نمیکند بدوجه ایکسه اگر بنظر دقیق و مصرح دید ملاحظه کنی ذرات غیر مرئیه از کائنات تا اعظم کرات جسیمه عالم وجود مثل کره شمس و سایر نجوم عظیمه و اجسام نورانیه چه از جهت ترتیب وجه از جهت ترکیب و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و میبینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که اید اوجاوزه نمیکند " برای اینکه بدانیم ذرات غیر مرئیه از کائنات چه طور در تحت نظم و قانون کار میکنند در مثال بارز یکی از امیر و نوزی با علم جنین شناسی و دیگری از مبحث فیزیکوشیمی در اینجا ذکر میشود در تحت شناسی محرز است که پیدایش انسان از تخم است و تخم تشکیل گردیده است از اتحاد و ترکیب و سلول که یکی نرود یکی ماده است و این تخم بلا فاصله در قسمت شده چهار سلول میسازد و بالاخره این سلولها تکثیر یافته عضو مخصوص را در بدن بوجود میآورند مثلا یکدهه سلولها جهاز اعصاب بدن را میسازند و دهه دیگر جهاز هاضمه را درست میکنند و غیره با نظم و ترتیبی که واقعا محیر عقول است برای -

مثال ثانوی مبحث آتم و انرژی آن که جالبترین مطالب قرن بیستم است ذکر میشود پیش از آنکه بمبحث علمی آتم بپردازیم لازم است اصطلاحات مقدماتی آنرا بدانیم آتم کلمه یونانی و بمعنی جزء لا یتجزی است جزء لا یتجزی یا آتم بنابر تعریف عبارتست از کوچکترین ذره جسم ساده یا عنصر که خاصیت خود را از دست نداده باشد هر چند از قدیم بحث آتم در میان علما بوده و فرضیات و نظریاتی راجع بآن ابراز شده ولی انرژی آتمی منحصر ا نتیجه کشفیات علمای قرن بیستم است و مقدمات آن اینطور است که در سال ۱۸۹۶ میلادی عالم معروف فرانسوی بکرل درمعدان اورانیم متوجه شد که رگ های اورانیم اشعه مرموزی از خود متشعشع مینمایند که در روی صفحه عکاسی مونواست بعدا تجربیات این عالم را در وفسر عالم دیگر بنام پیر و ماری کوری ادامه داد و در همان رگ ها عنصر تازه ای بنام رادیم کشف کرد و نشان دادند که اشعه مرموزی بکرل مربوط باین عنصر جدید میباشد مادام و پیر کوری معتقد بودند که مقدار زیادی انرژی در این عنصر مکنون است بعدا علماد رضی کشفیات جدیدی موفق بحل موضوع شده منبع این انرژی را آتم یا بهیتر بگوئیم هسته آن دانستند این آتم ها باندازه ای کوچک میباشد که حتی با میکروسکپ الکترونی که قدرت بزرگمائی آن بیش از صد هزار بار است غیر مرئی میباشد تاکنون در طبیعت در حدود یکصد نوع از این

آنها شناخته شده اند که کلیه موجودات عالم هستی که عملاً تعدادشان بی نهایت است از اجزای فلزات چوب هوا و غیره از آنها متشکل شده است و هر جسم مرکبی که در طبیعت ملاحظه میشود از ملکولها بوجود آمده است که خود ملکول مجموعه ای چند اتم است مندلیف عالم بزرگ روسی در سال ۱۸۶۹ با در نظر گرفتن وزن اتمی عناصر جدولی بنام جدول تناوبی تنظیم نمود و در این جدول تمام عناصری که دارای خواص شیمیائی مشابهند در زیر یکدیگر قرار گرفته در زمان او در جدول ۶۳ عنصر در عالم شناخته شده بود و بالطبع تعدادی از خانه های جدول مندلیف که در جدول ۹۲ خانه بود خالی مانده بود مندلیف پیش بینی نمود عناصری که تا آنزمان یافت نشده بود باید در این خانه های خالی قرار گرفته و آنها را پر کند و مسلماً خواصش در جدول صدق خواهد نمود پس از جستجو صحت نظریه او ثابت و عناصر مکتوفه بعدی خانه های جدول ویرا پر نمود و بدین ترتیب معلوم گشت که عالم جماد نیز در تحت نظم و قاعده واحد که مندلیف موفق بکشف آن شده بود قرار دارد . قبل از کشف بکرل و کوری علما عقیده داشتند که اتمها غیر قابل تقسیم و تجزی و عناصر قابلیت تبدیل بیکدیگر ندارند ولی اکتشافات این دانشمندان سبب شد که عالم علم یعنی علما با اتم بنظر جامعتری بنگرند زیرا بعداً ثابت شد که عناصر پرتو افکن مانند رادیوم و اورانیوم و توریوم پس از تشعشع کامل تبدیل بسرب خواهند شد (و مدت این تحول بسته بنوع عنصر پرتو افکن از چند هزارم ثانیه تا قرنیه بطول میآیند) .

تجربیات بعدی کیفیت تبدیل اتمهای یک عنصر را در یوآکتیو را بعنصر غیر رادیوآکتیو دیگر نشان داد مثلاً در رادیوم عمل تشعشع با پرتاب یک ذره وزین که چهار برابر اتم هیدروژن جرم دارد توأم است که آنها را بنام اشعه ۱- اشعه آلفا (چهار برابر) ۲- اشعه بتا که ذرات الکتریسته منفی است و ۳- اشعه گاما که از نوع ارتعاشات نوری است مینامند این کیفیات بدون تاثیر عوامل خارجی خود بخود صورت میگیرد و تعجب در این است که این تبدیلات در برخی از عناصر رادیوآکتیف بسیار طولانی مثلاً ۴/۵ میلیارد سال و در بعضی دیگر این زمان بسیار کوتاه یعنی یک میلیونیم ثانیه عملی میشود زمانیکه علما بجزایئات تبدیل اتمی متوجه شدند دانستند که ساختمان درونی اتم باید بسیار پیچیده بوده و بقول شاعر آفتابیش در میان باشد بتدریج مشهور شد که اتم عبارت از دو قسمت است قسمت داخلی و قسمت خارجی قسمت خارجی که بالکترون موسوم شده کیفیات و ترکیبات شیمیائی اجسام بدان مربوط است و قسمت داخلی که هسته یا پروتون نامیده میشود سبب تبدیل عناصر بیکدیگر است دانشمندان انگلیسی روتر فرد در ابتدا ای قرن بیستم شمای اتم را مشابه منظومه شمسی دانست که پروتون - بمنزله آفتاب و الکترونها بصورت سیارات با سرعت شگرفی دور آن در حرکتند . هسته بعضی از عناصر از چند پروتون و مقداری پروتونهای بدون بار الکتریکی موسوم بنوترون تشکیل شده در حقیقت نوترون پروتون مساوی وزن میباشند ولی پروتون دارای الکتریسته مثبت بود و نوترون از لحاظ بار الکتریکی خنثی است تعداد پروتونها

برابر الکترونها میباشد تا تعادل الکتریکی اتم محفوظ ماند زیرا وزن الکترونها نسبت به وزن پروتونها بسیار ناچیز است ولی نوترونها تنها جرم اتم را زیاد میکنند - بنابراین وزن جسم برابر است با وزن پروتون + نوترون مثلا اورانیم که ۲۳۸ نوترون و پروتون دارد چون تعداد الکترونهاش ۹۲ است پس پروتونها هم ۹۲ عدد بوده و باقیمانده که ۱۴۶ است نوترون خواهد بود الکترونها با سرعت تقریباً $\frac{1}{10}$ سرعت نور یعنی ۴۸ هزار کیلومتر در ثانیه در هسته در حرکتند این حرکت الکترونها بسیار منظم و مینا مانند حرکت سیارات بدور کره آفتاب میباشد کشف سازمان داخلی اتم هنوز اشکال دیگری را در برداشت و آن این بود که چگونه یک گرم رادیوم بعد از تشعشع نیمی از اتمهای خود حرارت عظیمی تولید میکند که قادر بر ذوب چندین تن فولاد است حل این مشکل توسط آلبرت انیشتین علامه کیهو قرن بیستم انجام گرفت که رابطه تبدیل جرم با انرژی را کشف نمود و مستدل داشت که در نتیجه تشعشع عناصر از وزن رادیواکتیویته طبق فرمول خاصی کاسته میگردد و بجای د واصل حفظ جرم و حفظ انرژی ثابت کرد که جرم و انرژی تبدیل بیکدیگر میشوند ولی در صورتی که اندازه گیری در سیستم واحدی انجام پذیرد جمع بین آن دو ثابت است و از آن تبدیل یک گرم جرم ۲۲ میلیارد کالری حرارت و یا ده میلیون کیلو وات - ساعت الکتریسته میتوان بوجود آورد موضوع مهمی که امروز از مسائل لاینحل فیزیک است و با هیچیک از قوانین مسلم فیزیکی توجیه و تفسیر نمیشود ایسن

است که در بحث الکتریسته و مغناطیس بدیهی است که دو الکتریسته همجنس یکدیگر را دفع مینمایند پس چه عاملی باعث آن میشود که در داخل هسته مرکزی اتم پروتونها که ذراتی با بار الکتریسته مثبت میباشند در مجاورت یکدیگر قرار گرفته و حتی برای تجزی آنها انرژی موسم بانرژی اتصال لازم است یعنی این اصل مسلم فیزیک در داخل اتم صدق پیدا نمیکند که سهل است بلکه بالعکس تحقق مویابد آیا چه عاملی ایسن شگفتی هارا در درون اتم ایجاد مینماید؟ این نیروی محرکه غائی جهت جذب ذرات متحد الجنس و ایجاد قوه جاذبه و مرکبه که در دنیای آتی که نمونه کوچکی از جهان مادی است تحقق یافته بنام جهت جامعیه اصلیه پاروخ یا اساسی دیگر نامیده شده است حضرت عبدالبها میفرمایند "روح فیض الهی است که بر جمیع کائنات اشراق کرده و جمیع کائنات را از آن بهره و نصیبی باشد ولیکن این فیض در هر مرتبه با اقتضای آن رتبه ظاهر است در عالم جماد یک قوه جاذبه ایست که سبب اجتماع اجزاء فردیه است و آن حیات جماد است و در عالم نبات قوه نامیه روح نباتی است و اما در عالم حیوان قوه حسیه روح حیوانی است و اما در عالم انسانی نیز کیفیتی است که از ترکیب عناصر منبسط میشود ولی منظم بنفس ناطقه و قوه عاقله است این روح انسانی که نفس ناطقه و قوه عاقله است محیط بر اشیا است و کاشف اشیا و مدرک اشیا این است که اسرار کائنات را از حیض غیب بحیز شهود در میآورد این قوه هر چند غیر محسوس است و بحواس ظاهره دیده نمیشود لیکن بحواس باطنه

احساس میشود *

نتیجه مطالعات اخیر علما بدین مرحله رسیده است که هرگونه جرم یا ماده نتیجه مستقیم تراکم و تکانسف نیروی است که با سرعت بستگی تام و نسبت مستقیم دارد و با بقول آئینستین "باز" سرعت اضافی اضافه جرم حاصل میشود. پس عالم وجود نتیجه مستقیم تبدیل و تظاهر نیرو و انرژی بصورت ماده است حال بایستی فهمید - حرکت اولیه و استعداد تبدیل نیرو بجرم توسط چه عاملی انجام مییابد پس باید با علما "و فلا سفه الهیون هم عقیده شد که جمیع قوا و نیروهای موجود مجرداً بوده و از حیث ماده خارج میباشند و عبارت دیگر - تقدم روح را بر ماده قبول کرده و این میان جامع حضرت عبدالبها را فصل الخطاب این مبحث دانست که میفرماید "حقیقت اشیا در خزائن ملکوت است چون جلوه عالم ناسوت نماید اعیان و حقائق کائنات تحقق یابد" موضوع دیگری که از لحاظ اهمیت و ارزش کمتر از قسمت اول این دلیل نیست تفاهل و تعاون اجزاء عالم وجود در عین اختلاف است حضرت عبدالبها میفرماید "حقائق کائنات هرچند در نهایت اختلاف است ولی در رقابت ارتباط و این حقایق مختلفه را جهت جامعهئی لازم که جمیع رابط بیکدیگر دهد مثل ارکان و اعضا و اجزاء و عناصر انسان در نهایت اختلاف است ولی جهت جامعهئی که آن تعبیر بروج انسانی میشود جمیع را بیکدیگر ربط میدهد که منتظماً تعاون و تعاضد حاصل گردد و حرکت کل اعضا در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای وجود است حصول یابد اما جسم انسان از آن جهت

جامعه بکلی بیخبر و حال آنکه باراد و امنتظماً وظیفه خود را ایفا مینماید "یک مثال کوچک از فیزیولوژی بدن - انسان این مطلب را روشن میکند مواد غذایی اهم از قند چربی و سفیدهای مستقیماً قابل جذب و استفاده اعضا بدن نیستند مثلاً سفید تخم مرغ که از لحاظ غذائیت از مواد غذایی بسیار مفید است اگر مستقیماً بخون تزریق شود اختلالات بسیار شدید که منجر بهلاکت انسان میشود فراهم میآورد پس برای آنکه عمل جذب صورت گیرد از غذای دستگام هاضمه ترشحاتی میشود که این مواد را بمواد ساده تر و قابل جذب تبدیل نماید مثلاً همان سفید تخم مرغ در معده در مجاورت آسیدی که از جدار معده ترشح میشود در نتیجه تاثیر شیر و معدی (پپسین) ساده تر شده و با آلبوموز تبدیل میشود که باز خود آلبوموز قابل جذب نیست در اینجا پانکراس (لوزالمعده) دخالت میکند که شیر و آن برعکس شیر و معدی احتیاج بساده قلیانی یعنی ضد آسیدی دارد که صفراوی دفعی این ماده را فراهم میکند بطور خلاصه قلیا و آسید (ترشی) در عامل شیمیائی متضاد موجبات هضم یعنی تغذیه یک موجود زنده را فراهم میکنند راجع بتعاون و تعاضد حضرت عبدالبها در لوح دیگر میفرماید "ای امین ربانی در عالم ایجاد جمیع کائنات در نهایت ارتباط و از این ارتباط تعاون و تعاضد حاصل و تعاون و تعاضد سبب بقا و حیات است و تعاون و تعاضد در قیقای از حقائق اشیا برداشته شود جمیع کائنات - انحلال یابد و حیا منبثا گردد مثلاً از نفس حیوانات - عنصرهایی که الیم تعبیر به هیدرجن و کاربن مینمایند منتشر و این سبب حیات نباتات و از نباتات و اشجار عنصر

ناری که تعبیر باکسیجن مینمایند و این سبب حیات و بقا حیوان و قمر علی ذلك تعاون و تعاضد در بین جمیع کائنات حاصل و همچنین اعظم تعاون و تعاضد بین نوع انسان است که بدون آن رفاهیت و معیشت زندگی مستحیل زیرا هر نفسی بنفسه بدون معاونت سایر نوع زندگی نتواند بلکه حیران و سرگردان گردد.

در خاتمه مقال از ذکر این مطلب نیز ناگزیریم که بعضی از اشخاص که تقلید سطحی از تمدن فرنگ خواهند منکر اصل تعاون و بقا شده و میگویند تعاون و تعاضد خیالی - بیش نیست دنیا دنیا تنازع بقا یا با هم دیگر رقابت حیاتی که اول دفعه آنرا عالم معروف انگلیسی داروین در کتاب معروف خود راجع بتغییر انواع ذکر کرده است این است که موجودات نوع واحد سبب اختلاف درونی و بیرونی که در انانای تناسل برای متابعت با مقتضای حال پیش میآید در وقت زادن همه یکسان نیستند و باید یکسر قضا و تنهای جزئی دارند پس همه آنها برای بقا میکوشند و هر کدام مستعد تر و مجهز ترند کامیاب میشوند و آنچه در وجود آنها از اسباب و وسایل پیشرفت و کامیابی بود ببارت بیازماندگان منتقل میشود و این طریق در آن نوع واحد اصناف مختلف ظهور میکنند و سرور زمان در ضمن این عمل تفاوتهای جزئی که میان اصناف بوده شدت مییابد و سرانجام اختلافات چنان گلی میشود که بد رجعت نوع میرسد و از نوع واحد نخستین انواع تازه منشعب میگردد و از آنها هر کدام که شایسته ترند باقی میمانند و آنها که کمتر شایسته اند یا منقرض میشوند یا در حالت پستی و وقوف میایستند پس بنابراین در این معنی قانون تبدیل انواع باید فرض کرد که موجودات همه در آغاز خلقت چنانکه امروزه هستند

خلق نشده اند نخستین جاندار نوع واحد بود و آنگاه بر حسب قواعدی در ظرف چندین کرو سال تنوع دست داد و انواع مقتضای همان قواعد هموار و تکامل رفته و در این تکامل در ورشته شد یک رشته گیاه بود رخت و یک رشته جانور گردید و جانور از مرتبه پست نخستین مراحل چند از قبیل صدف و اسفنج و مرجان کمبگیاه بیشتر شباهت دارند پیموده از مراتب هوام و حشرات گذشته و استخواندار شد و بصورت امثال ماهی و مار و سوسمار و پرندگان درآمد و سرانجام پستاندار شد و انواع چهارپایان ظهور کرد و بعد مرتبه سگ و فیل و خرس و بوزینه رسید و حیوان دریا که حکما حیوان ناطق خوانده میخورد را اشرف مخلوقات میدانند در سر همه قرار گرفته و هر صفتی که در این موجودات تنگ کرده است رای داروین یکی از نظریاتی است که مسجل میکند جریان امور عالم برضابطه و نظام مقرر محفوظ است و این امر بهترین دلیل است بر اینکه عالم حقیقی دارد و هر چه و مرج نیست و مقول معروف دنیا صاحب دارد همچنانکه هیئت جدید از تحقیقات کپرنیک و کپلر و نیوتن گرفته تا فرض لابلان کلبه عالم جسم بیجان را در تحت نظام و قاعده واحد درآورد رای داروین نیز در کلبه عالم حیات همین کار را کرده و این درد برای بخوبی نشان میدهد که چگونه کثرت از وحدت بوجود میآید و از این رو راه وصول بتوحید را برای ما نزدیکتر میکند و حقیقت اینست که ایمان امری است باطنی و وجدان هر کس متمایل با ایمان است رای داروین را نیز از دلایل توحید می شمارد و آنکه طبعش مایل به بی اعتقادی است بدون رای داروین هم منکر الوهیت است و اینکه انسان حیوان است شکی نیست و همچنانکه شرافت هر کس بسته بمیزان شایستگی و خصائل او بوده و بستگی با عمل



استاد محمد علی سلمانی

شمیم زلف

کجا بوند دل و بعد با که آ میزند	ند انم از تو کسانی که رو بیسره میزند
بهر کجا که نهی با هزار جان میزند	فدای تو سروجان گرفتار میسرم
دو ساره زنده شوند و خاک برخیزند	به قتلگاه شهیدان خوش گزری
در آفتاب بمعجیل مشک می بیزند	شمیم زلف تو بگدشت من گمان کردم
که گریه میخ زنی به دروغ نگریزند	تکرده ای تو چنان صید خاطر عشاق
هزار بار کشند و سدارم آ میزند	بمشق بس نکندم گر مرا بفتوی عقل
نشاید عشق و عبوری بهم در آ میزند	چنانکه جمع نکردند با هم آتش و آب
بعرصه ای که بمیدان و صفت انگیزند	کمیت ناطقه کائنات مانده اند

بصلح باش تو با کائنات کاهل بها

بجنگ رو نکند و خصم نستیزند

و دبیر مخصوص خود معرفی کرده جناب وحید از آن پس در همه جا به (میرزا یوسف خان لسان حضور) معروف و موصوف گردیدند و حتی در عنوان الواحی که از این زمان به بعد از کک مرکز میثاق با افتخار ایشان صادر شد بنام (لسان حضور) مخاطب گشته اند تا اینکه مدتها پس از مراجعت جناب وحید از امریکا لوحی با افتخارشان صادر گردید .

در آن لوح فرمودند که لسان تبدیل لسان حضور به لسان تبلیغ حضور باید (لسان تبلیغ) گردد از آن به بعد جناب وحید ترك کلیه عناوین و القاب نموده فقط بکنه وحید که حضرت عبد البها روح ما سواه فداه بایشان عنایت فرموده بود ندا کفا کردند و آن لوح ضیح اینست (ای یار قدیم و همدم و ندیم آیا ایام ملاقات فراموش نمودی که چنین خاموش گشتی من از تو امید داشتم که در این گلشن الهی مانند بلبل معانسی هر دم گلبانگه ربانی زنی و بیان مقامات معنوی کنی لسان حضور لسان تبلیغ شود و در نشر تفحات الله یزلیخ بلیغ منشر نماید جمیع یاران الهی را بحشر و نشور آورد ای دوست عزیز این را بدان که سلطنت جهان بعبودیت آستان مقدس مقابلسی ننماید زیرا آن فانی و ایسن باقی آن نا پایدار و این پس پایان زندان با بندگی حق ایوان عزت ابدیه است و سریر سلطنت بسد و ن عبودیت حضرت احدیت عاقبت حقیض مذلت است یزولون من القصور الی القبور و یسقطون من السرور - الموضوعه الی الاحداث الموعوده پس سر قدم نجوم ساطعه و اقطار لامعه و شمس باوقه سیر و حرکت نماهد

وصیتی لك فاختر لنفسك ما شئت ان یرك بیود من یشاء علی ما یشاء و انه لعلی كل شیء قدیر مع))

جناب وحید بتوسط تشریف بحضور حضرت عبد البها آسید اسد الله قمری

بهمگام مسافرت برضائیه که ذکرش گذشت از حضور مبارک رجای تشریف و همچنین سفر به غرب برای تبلیغ مینماید در جواب لوحی که نقل شد و با جمله (ای مشتاق دلبر آفاق) شروع میشود با افتخار ایشان نازل میگردد حضرت عبد البها جل اسه الاعلی در این لوح ضیح سختی ها و صعوبات این سفر را بایشان گوشزد فرموده و پس از آن اذن حضور بایشان عنایت میفرماید چون در آن اوقات تشریف بحضور مبارک بسیار دشوار بود با اسم رفتن بامریکا و با توصیه های که از ولیعهد داشتند در سال ۱۳۱۹ هجری قمری مطابق ۱۹۰۲ میلادی شغل و خانه و زندگی را رها نموده و اثاثیه خود را حراج کردند و باسری پر شور و دلی امیدوار عازم کوی جانان شدند از راه باد کویه باطمینان - ارض روم - اسلا بیول و بیروت بعکا وارد و بحضور حضرت مولی الهی مشرف و مورد الطاف بن پایان مولای عالمیان واقع گردیدند .

جناب وحید پس از نوزده روز عزیمت بامریکا تشریف بحضور مبارک با کسب اجازه

از راه یاقا - پرت سعید - قاهره - اسکندریه - مارس پارسی - لندن در سال ۱۳۲۰ هجری قمری - نیویورک وارد شدند و از آنجا به میسوری پنسیلوانیا و واشنگتن - گرین ایگر و ستون مسافرت کردند . در میسوری نامه ای بدرسه (سنت لوئیز) نوشته

رفت و محمد علی میرزا ولیعهد جدید در تبریز مقیم شد .
در سال ۱۳۱۹ هجری قمری محمد علی میرزا روزی با اتفاق
عده ای از سران سپاه و امراء برضائیه آمد همراهان وی
جناب ناظم الحکماء (پد رایادی امرالله جناب علائی)
و شجاع السلطنه رئیس کل نظام آذربایجان و مسعود
الممالک خلخالی لله باش محمد علی میرزا وزیر العابدین
خان لقمان الملک و نظام الدوله والی وثقه الطسک
بودند و جناب وحید در این سفر بوسید اطرافیان
ولیعهد که از مراتب فضل و کمال و سعه معلومات ایشان
اطلاع داشتند بحضور ولیعهد معرفی شدند و در یکی از
اعیاد که ولیعهد مییابستی سلام بنشینند و مراسم زمان
باید یک نفر شخص دانشمند و ناطق بسمت
(مخاطب السلام) تعیین شود جناب وحید برای این
منظر انتخاب شدند ولی بعضی از اطرافیان مغرض
نگذاشتند و اینکار عملی نگردید .

فردای آن روز ولیعهد
گوشی دل شیر داشت
و ملتزمین رکاب بنا بدعوت

اولیای کالج و مریضخانه امریکائی برای باز دید مدرسه
و مریضخانه آمدند و محمد علی میرزا دارای عیقل و هیئت
ترس آوری بود بطوریکه کمتر شخصی بود که در مواجهه
با او هراسان نگردد وی با چنین وضعی باتفاق
همراهان بکالج امریکائی آمد و تکلیسای مدرسه رفت
و پشت میز کلیسا نشست در آنجا جناب وحید بنا بدعوت
قبلی روسای مدرسه و مریضخانه مدتی ساعت بسد و ن
ترس و وا همه و وقفه شرح مبسوطی درباره تاریخچه تاسیس
مدرسه و مریضخانه و خدمات مہیون امریکائی در ایسران

بیان داشتند بطوریکه محمد علی میرزا از سلاست
و فصاحت بیان ایشان متعجب شد پس از خاتمه نطق
ایشان ولیعهد برخاست و باتفاق همراهان از کلیسا
بیرون آمد و در حالی که راه میرفت و همراهان خود که
پشت سرش راه میرفتند کرد و به نظام الدوله که از همه
نزدیکتر بود گفت " دیدید چه نطقی کرد ؟ مارا مرد ،
میپنداشت! گوش دل شیر داشت! مارا ایدا بحساب
نمیآورد " جناب وحید هم که در آن جمع حاضر بودند
تعظیمی کرده و چیزی نگفتند و سپس کلیه قسمت های
مدرسه و مریضخانه و دواخانه را به ولیعهد نشان داده
و در حرجا توضیحات لازمه را بعرض میرسانیدند .

پس از اینکه ولیعهد
لسان حضور و سرهنگی افتخاری
از مدرسه و مریضخانه

دیدن کرد بمنزل خود رفت به پیشنهاد زین العابدین
خان لقمان الملک ولیعهد دستخطی مبنی بر تاسیس
و تجدید لقب لسان حضور که پدرش مظفرالدین شاه
بایشان داده بود و جناب وحید از مزایای آن استفاده
نمیکرد صادر کرد و همچنین شجاع السلطنه رئیس کل
نظام آذربایجان نیز در همان موقع حکم سرهنگی
افتخاری قشون بنا بر رسم زمان بنام ایشان صادر نمود که
این احکام حالیه موجود است و هم چنین چون جناب
وحید قصد تشریف بحضور مبارک و مسافرت با روسا و امریکا
راداشتند مظفرالدین میرزا توصیه هائی بنمایندگان
سیاسی ایران در اسلا مبول و پاریس و لندن و واشنگتن
درباره ایشان نمود که نهایت مساعدت را مرعی دارند
و در آن توصیه ها ایشانرا (لسان حضور) و منشسی

(شرح حال جناب وحید کشفی)

***** (بقیه از شماره قبل) ***** (ع - صادقان) *****

در این اوقات جناب وحید که تازه
مشوق حقیقی قدم در میدان خدمت گذاشته
 بودند در اثر تشویق و تحریص حضرت مولی الموری -
 عد چندان بر اشتغال و انجذاب و خد ماتشان افزود ،
 گشت و خود را وارث روحانی جناب سید یحیی وحید
 دارایی دانستند و بطوریکه در الواح متعدده نازل
 از قلم مرکز میناقی مصرح است ایشانرا به پیروی و متابعت
 از روش و سلوک آن بزرگوار تشویق و تحریص فرموده اند
 و میتوان گفت فی الحقیقه مشوق حقیقی جناب وحید در
 خدمات برجسته سراسر حیاتشان همانا حضرت عبد
 روح ماسواه فداه بوده اند و این معنی از لوح منبع ذیل
 بخوبی ظاهر و نمایان است:

(هو الله ای یادگار حضرت وحید آن نفس نفیس و
 شخص شخیص هدایت مجسم بود و موهبت مشخص و علم
 و دانش مصور آیه الکبری بود و موهبت عظمی از او هم
 و علم باطله پرست و بعلم ندنی الهی دل بیست و -
 باولنای ربانی پیوست منادی حق در جهان الهی شد
 و اعظم ملائکه آسمانی گردید تو که یادگار
 آن بزرگوار و از منتسبین آن سید ابرار امید و ایم که
 فضائل موروث آشکار فرمائی و جذب و سوره و سرور مانوس
 گردی چه که سایر منتسبان خاموش بودند بلکه
 انشاء الله توجوش و خرومش زنی و فرهنگ و هوشی بنمائی
 . . . حال شما باید آن مجر آتش کنبد و رانحه عود

و غیر منتشر نمائید شمع حضرت وحید فرید را در هر
 انجمن بر افروزی و بیان فصیح و بلیغ او را در هر جمعی
 ظاهر نمائی من چنین امید و ایم و از برای تو چنین منقبت
 عظیمه آرزو مینمایم یا ران از شما مدح و ستایش نمایند
 و اظهار رضایت کنند و مشکراز هست فرمایند من نیز
 نهایت خرسندی را از تود ایم ولی مقامی بلند تر از این
 از برای تو خواهم و قوت و قدرتی بیش از این طلب
 نمایم خواهم که در آن اقلیم عین تسنیم شوی و در آن
 سامان چشمه آب حیوان گردی و حیات ابدیه بخششی
 تا در آن آفاق نور اشراق بتابد و اخلاق رحمانی از
 دستان ربانی جلوه و ظهور نماید تا توانی بجمیع خلق
 مهربانی کنی و با هر بیگانه آشنائی نما با هر مجرمی مانند
 محرم خوشخونی کنی و با هر غافلانی مانند آگاه خوشرفتاری
 نما خاطر می بازار و لو ظالم غدار باشد قلبی مکرر مکن
 و لو زهر مکرر بخشد هر آزرده تیرا آزادگی جوهر -
 افسرده تیرا سرور و شادمانی ده یا ران الهی را این
 روش و سلوک پیاموز تا مهر و وفا و محبت و صفا و خلوص
 و ولا و عقل و نبی در حقائق انسانیه کشف نقاب نمایند
 و بیستترین جمال جلوه و ظهور کند و هلیک التحیه و
 الثناء ع)

پس از قتل ناصرالدین
ملاقات با محمد علی میرزا
 شاه مظفرالدین میرزا
 که ولیعهد و مقیم تبریز بود بیاد شاهی رسید و طهران



ظاهری رفسنجانی	نورایمان کو که تا روشن روان سازد مرا
فارغ ازظلمات هر وهم وگمان سازد مرا	در بر کامل عیاران ز رزمس یکسان بسود
کیمیای عشق کوکز جسم جان سازد مرا	عشرتی پر وانه راخوشتر زسوزشمخ نیست
زحمت گردون مکشغم شادمان سازد مرا	دایه کام را بزهر عشق زانروبرگرفت
تا که درهر نامرادی کامران سازد مرا	زان هدف را دید مسازم تا بهینم رفتنش
چون به تیری آن شکاواکن نشان سازد مرا	ظاهری گریک د روزانده دیرین رفت رفت
تابشکل دیگر آید امتحان سازد مرا	

ای بها ای غافر العصیان بود سترا بگیر

چون در اطباق زمین غفلت نهان سازد مرا

وشرح حال وسوابق وخدمات واطلاعات خود را در آن نامه ذکر نموده تقاضای تحصیل در آن مکتب را نمودند و با اینکه شرایط ورود بآن مدرسه مشکل بود مدبرانه و زیر بعد از دریافت آن نامه بایشان جواب داد که شما بدون مراعات شرایط مقرر نمیتوانید بمدرسه داخل شوید ولی بدبختانه بواسطه ناسازگاری هواجناب وحید مریض شدند و پس از مدتی معالجه بهبودی کامل حاصل نگردید وضع مالی ایشان هم چندان خوب نبود ناچار عریضه ای بحضور حضرت عبدالبهاعرض کردند که در جواب این لوح بافتخار ایشان از برعه مرکز مینا قی نازل شده قوله الاحلی :

(هوالله ای بنده جمال ابهی مکتوبیکه از باریس مرهم نموده بودید رسید الحمد لله دال بر صحت و عافیت وجود شریف بود از این جهت نهایت مسرت حاصل گشت و از جهت دیگر که دلیل بر مشقت و حسرت بود بسیار متأثر شدیم که اسباب چنین فراهم آمد چون باینجا آمدید این عبد را مقصود چنان بود که شما چندی در ارض مقدس ساکن باشید تا اسباب سفر و معیشت در آن مملکت فراهم آید بعد مسافرت فرمائید ولی آن جناب یکسر از آن رایجان عزم رحلت بامریکا نمودید و اسباب را یکسر فرستادید چون در ارض مقصود وارد شدید این اظهار را فرمودید که من اشیا را بامریکا فرستادم تاخیر نمیتوانم من نیز ملاحظه کردم که کار گذشته است لهذا تمکین نمودم باری لابد بر این است که در این سفر مشقت و زحمت بسیار حاصل خواهد شد و لیسسی انشاء الله طولی نمیکند فی الجمله راحت حاصل

خواهد شد . . . امیدوارم که مرد میدان و جوان زن و گوی ربا باشی . . . وعلیک التحیه و الثناء ع .
ولی ایشان تنجد را پس از آنکه مریض شدند و اوضاع مالی و روحیشان رو بوخامت میرفت عریضه ای بساحت اقدس عرض کرده و کسب تکلیف نمودند در جواب همکسر اظهار ویرا تسکین و دلداری داده فرمودند که بنسب جناب ابوالفضائل که در آن اوقات در امریکا اقامت داشته اند مشورت نمایند قوله الاحلی :

(نیویورک بواسطه مسترد و ج جناب میرزا و سیف خان علیهها ابهی :

هوالله ای بنده جمال ابهی مکتوب مقدره آن جناب وارد بقرائتش احزان از جمیع جهات احاطه نمود ما را امید چنان بود که بموصول آن دیار ناه هائی از آن جناب رسد که مهورت سرور و جبر گردد حساب معلوم میشود که علیلی مزاج از جهت و پشیمانی افکار از جهتی هرد و سبب حیرانی شما گشت . . . (پس از ذکر نماندن جناب وحید در ارض اقدس و تساسی ایشان به خال بزرگوار در راه امرالهی) . . . حال ای جان و دل با حضرت ابوالفضائل مشورت نمائید هر نوع که از شور در آید همان رضای عبدالبهاست اما در خصوص گذران در آن دیار اگر چندی مکث فرمائید شاید اسباب فراهم آید وعلیک التحیه و الثناء

ع

جناب وحید خاطرات تلخ و شیرینی از اوقات اقامت در

یکی از خاطرات سفر امریکا

امریکا دارند که یکی از آنها را چنین نقل مینمایند در

لوقاتی که در امریکا اقامت داشتیم هنوز هیكل بسارك حضرت عبد البها بامریکا تشریف نبرده بودند و خیرالله اختلافاتی تولید واذهان بعضی از احباب را نسبت بمرکز میناق مشوب کرده بود یکی از دستورات و ماموریت های محوله به بنده این بود که حتی الامکان این اختلافات موجوده را از میان ببریم در همان ایام روزی در (گرین ایگر) در محفلی با حضور ۲۵ نفر نطقی ایراد کردم و قبل از شروع نطق خود را معرفی کردم و سپس از مرکز میناق سخن راندم و تذکر محامد و نعمت و اوصاف حضرت عبد البها مشغول عدم خانمی که خانم پرفسور جاکسن بود و معلم بود تحت تاثیر القاء آت سو خیرالله قرار گرفته بعنوان اعتراض بلند شد و گفت اگر راست میگویند چرا این شخص (مقصود حضرت عبد البها بود) باینجائی آید و در شرق که محل جهل و تاریکی است ظهور میکند .

اگر راست میگویند بیایند اینجا . . . منم مثل کسی که ملهم باشد بی اختیار گفتم اگر بالای کوه بلند می چشمه آب گوارائی باشد آیا تشنگانی که در این کوه هستند باید بروند و آبرو بنوشند یا آب باید بسراغ آنها بیاید و خود را به تشنگان تنبل برساند ؟

از شنیدن این جواب دندان شکن همه حضار شست برای من دست زدند و آن خانم از گفته خود پشیمان و منفعل شد و با خجالت جلو آمد و با من دست داد . . . و راستی نمیتوانم بگویم که در آن لحظه با ریه چگونه لطف جمال مبارک شامل حال شد که فوراً و بدون سابقه ذهنی چنین جواب مقنعی بذهنم خطور کرد که نزد آن

جمع روسیاه و شرمنده نگردم (. . .)

جناب وحید در حدود یکسال **مراجعت بایران** و نیم در امریکا ماندند و چون از اقامت در آن دیار سودی نبردند و همیشه مریض و هلیل بودند و نمیتوانستند کاری کنند بنابد ستور حضرت عبد البها با جناب ابوالفضائل که در آن اوان در امریکا اقامت داشتند مهورت کرده با عواید بد ایشان از راه نیویورک روسیه و تبریز برضایه مراجعت نمودند . پس از مراجعت از امریکا جناب وحید از عدم موفقیت خود تاحدی مایوس و نگران و افسرده بودند ولی در همان اوقات حضرت عبد البها که همواره مشوق وی در خدمات امریه بوده اند الواحی بافتخارشان صادر و ایشان را دل داری داده تشویق و تشجیع بخدمت و تبلیغ در آذربایجان و تبریز میفرمایند که دو طغرا از آن السواح تقسلس میگردد :

" هو الله ای بنده جمال ابهی تابحال بعد از رجوع امریکا چند مکتوب ارسال شد حال نیز از شدت حبسی که با جناب دام بازنامه نگارم با آنکه ابد فرصت ندارم و مکاتیبی که بجهت آن جناب بامریکا ارسال شده بود بشما نرسید حال بر میگردد لهذا ملفوظا ارسال میشود . ای یار مهربان من حال که مراجعت بسنته آذربایجان فرمودی آذری بجان غافلان زن و شعله ای بدل جاهلان پرده حجابات بد رویصر بصیرتشان را بینا کن تا سرازخواست غفلت بردارند و هشیار گردند مشتاق دیدار شوند و سلوک اسرار توجه کنند آیات هدی ترتیل نمایند و حضرت کبریا را تعجید و تبجیس

ای بار مهربان نشسته هر باده ای نهایت خمار است
 و سرور هر دلی عاقبت فتور است مگر نشسته عیبای الهی
 فرج و بریحان رحمانی که فرج اندر فرج است و بشارت
 اندر بشارت زیر اسرمت این خمر طهور از نفع مسرور
 هشیار نگردد و میدار نشود چه که نشسته ابدیست و مستور
 سرمدی و هلیک التحیه و الثناء))

" هوالله - ای بنده جمال ایمنی خیر مرجمعت آن
 جناب باذریبجان و همچنین نامه آنجناب از تفرلیس
 وارد تقدیر چنین بود البته حکمتی در آن واقع است
 انشاء الله در ولایت تبریز موفق بخدمات فائده در عقبه
 مقدسه گردید و در آذربایجان بدل و جان بکوشی و نشر
 نجات نمائی ای عزیز آنچه سبب سعادت جبین از نور بین
 است قیام بکمال قوت بر این امر عظیم و جانفشانی در سپیل
 حضرت رحمن و رحیم امید داریم که کل بآن موجد گردیم
 ای عزیز تا توانی در این امر مهم بکوشی تا روح مقدس
 حضرت وحید را در ملاه اعلی و ملکوت ایمنی سبب
 از یاد فرج و سرور گردی عبد البها را آرزو چنان است
 که نفس از آن خاندان محترم برخوردارم نمایم
 بقسمی که سراج آن نور الانوار را در عالم امکان و هنج
 نماید و هلیک التحیه و الثناء))

اشتغال مجدد در
 مدرسه امریکائسی

جناب وحید پس از مراجعت
 برضائیه چون بیکار بودند
 خواستند شخصا مدرسه

ای دائر کنند لذا از حضور مبارک کسب اجازه کردند
 حضرت عبد البها اجازه فرمودند ولی چون اسباب
 آن فراهم نشد دوباره در مدرسه امریکائی که قبل از

رفتن با امریکا مشغول بودند استخدام شدند و یکبار
 تدوین و تنظیم مدرسه برداختند و چون از امریکا برگشته
 بودند و نظر بسوابق امانتدوستکاری میرود اعتماد و
 اطمینان اولیای مدرسه واقع شدند تا جائی که اسناد
 و اوراق سفید مهر مدرسه را بایشان میسپردند و در جمیع
 امور اختیارات را بایشان میدادند .

ملاقات با ولیعهد در رضائیه

در همان ایام محمد علی میرزا
 باتفاق عدوهای از همراهان

برضائیه آمد بکنفرانس تومانی بمناسبت معامله ملکی از جناب
 وحید بولیعهد شکایت کرد ولیعهد ایشان ترا احضار نمود و
 ضمن صحبت راجع بمسافرت امریکا و اوضاع اجتماعی آنجا
 سئوالاتی نمود جناب وحید هم در باره اوضاع آسمان صحبت
 ها کردند و رشته سخن را بآنجا کشانیدند که در امریکائیان
 مسیحی پرستان و کاتولیک و ارتودکس مثل فرقه شیعه و
 سنی اسلام وجود دارد یا مثل طائفه جدید (مقصود
 ایشان پنهانین و بابیان بوده است که میگویند فرقه جدید
 است) کم صحبت را بتاریخ وقایع امرکشانیدند و آنجا
 رسیدند که گفتند حضرت باب را در تبریز شهید کردند . . .
 وقتی باین جمله رسیدند یکمرتبه محمد علی میرزا متغیر شد و
 گفت: (شهید کردند) جناب وحید جواب میدهند این
 اصطلاحی است که پیروانش استعمال میکنند و مخالفین
 میگویند او را کشتند پس از آن ولیعهد میپرسد کی او را کشت
 جناب وحید بدین ترس ووا هم جواب میدهد (شاه بابا . . .)
 (منظورشان ناصرالدین شاه بوده است) ولیعهد متغیر
 میگردد شاه بابا؟! جناب وحید نیز تمظیمی کرد محکم
 و صریح و بی پروا میگوید: (بله قربان شاه بابا)

تاتمام

((ای جوان))

***** (شکوه رضائی) *****

اگر دگرگشته قیام واقدا ای نکرده ای چندان
مایوس باش بلکه دعوش "تا وقت باقی مانده
رجوع کن و فرصت را مگذار" جهد کن که کار امروزت بفردا
نماند .

ای وارث شهدا' وای راکب سفینه حمرا' ای
فارس ضمیر عبودیت و ای مشعل فرزان جمال ابهی
ایام در گذر است تا وقت از کف نرفته
وبهار جوانسی را خزان پیری فرا نرسیده
برخیسز و قیام کن - قیامی که زلزله برارکان
عالم اندازد اگر چنین کسی نامت الی الابد
در عقیقه عالم باقی و افتخار آنرا خواهی داشت
که تسرا سرماز الهی خوانند .

پس ای عاشق جمال ابهی عزم آجین
وقدم ثابت و قلب را سخ بدست آرو فارسان
میدان خدمت همعنان شو ویزمان
دل این ابیات بخوان :

ما اساس کسر را زیر وزیر خواهیم کرد
هر کسی را از حقیقت با خبر خواهیم کرد

کسر دانی چیست پونیدن بیاطل روی حق
ما حقایق را بگیتی جلوه گر خواهیم کرد

طلعت خالق بغیر از خدمت مخلوق نیست
لا جرم ما خدمت نبع بشر خواهیم کرد

ای جوانی که خود را سرباز فد اکار امرالله دانسته
و قلبا آرزو مندی که فرامیسن سپهسالار جند هدی
را بکار بندی ای جوانی که نامه های مستجاب
گمشگان وادی زندگی ترا بخود آورده و مشتاقی که
آنان را از این ورطه هولناک نجات بخشی .

قیامی کن که راه دور است و وقتتنگ و "حرکت خیسلی
الهی بید رنگ" خود را هر چه زود تر به امثال و اقربان که
در میادین مبارزه منتظر آمد اند برسان از ماسوی الله
یکباره چشم ببوش و آنچه باقی و جاوید است دیده و وز
چشم هوش رنگسای و بدون ادنی توجه به صعوبت و دشواری
راه بسوی هدف خویش پیش رو چه که هدف تو بسیار
عالی و از جمیع شوائب و مفاسد خالی است .

پیش رو تا صغوف جهل و عناد را در هم شکنی و ابواب
سعادت و دستگیری را بوجه من علی الارض بگشائی .
ای مجهز به بر و تقوی سلاح تو همانا لسان قاطع
و نافذ تو است ممالک تو قلوب و ناعربین تو جنود ملائعلسی
میباشند پس زود تر آهنگ حرکت نمای .

چه بسیار تشنگانی که در یادیه ضلالت قدح بدست
گرفته و بد نبال جره ای آب بهر سو روانند تو ای سربازی
که کونرحیوان بدست تو است منتظر چه هستی چه بسیار
مجروحین که در میادین مبارزه در طلب ذره ای دار و
مشرف بهلا کنند تو ای طیبی که درمان کلیه آلام در
دست تو است منتظر چه هستی

بارغسم از دوش هر غمید، برخورداریم دانست
 کرد احمد گویند لایف عرب شق القمر
 بهر تعمیم معارف جانفشان خواهیم بود
 پیش از این گردید در میرفت علم و معرفت
 همچو سقراط ازین تعدیل اخلاق عموم
 خیمه بکرنگی اقوام عالم را بلند
 این تعصبات گوناگون دینی را تمام
 موده ها گشتند از ما جمع معدودی و ما
 ما و بیضایی بیذل گنج تعلیم به ما

موجبات رنج و غم را اینتر خواهیم کرد
 ما بتالیف بشر شق القمر خواهیم کرد
 هستی خود برخی علم و هنر خواهیم کرد
 ماجه الت را از ایران درید خواهیم کرد
 حق پرستی را بدلهای مستقر خواهیم کرد
 در جهان از خاوران تا باختر خواهیم کرد
 غرق در حقیقت چون شمر خواهیم کرد
 زنده شان بهر تلافی سر بسر خواهیم کرد
 هر کجا باشد گدائی معتبر خواهیم کرد

(بقیه از صفحه ۱۵) - اثبات الوهیت *

باصل ونسب او ندارد شرافت انسان هم بسته بآدمیت ونحوه مزایائی است که پرحیوان دارد اگر آدمیت
 و شرافت داشته باشد حیوان نژاد بودنش ننگ نیست و اگر ندارد فرشته نژاد هم که باشد بی شرافت است (۱)
 باید توجه داشت که اصول این قسمت از عقاید داروین یعنی موضوع تنازع بقا متفق علیه علماء نیست وحتی
 یکی از علمای معروف مادی که معروفیت او درجهان مادی کمتر از داروین نیست در کتاب معروف
 خود بنام "دیالکتیک طبیعت" راجع باین موضوع بداروین سخت تعرض و حمله کرده چنین میگوید:
 همش از بیدایش عقیده داروین تمام پیروان امروزی او طرفدار اصل تعاون و تعاضد در عالم نبات و حیوان بوده و
 اثبات میکردند که چگونه نباتات برای حیوانات غذا و اکسیژن تهیه میکنند و متقابلاً حیوانات برای نباتات کود و آمونیاک
 و اسید کاربن تهیه مینمایند ولی همینکه عقیده داروین قبول شد همین دانشمندان همه چیز را روی تنازع بقا قرار دادند
 کاملاً کود کانه است تمام مظاهر متنوع و متکثر حیات را بایک فرمول سطحی و ناقص "تنازع بقا" حل کردن تنازع بقا
 یعنی سخن بیهوده اگر اصلاً آدم این حرف را نزند خیلی بهتر است (۲)

شما تمام

(۱) - سیر حکمت در اروپا نگارش محمد علی فروغی چاپ دوم جلد سوم صفحه ۱۷۰

(۲) - دیالکتیک طبیعت نگارش چاپ سال ۱۹۴۶ صفحه ۲۵۱

مدرسه تباستانه
بهائیان تبریز

حسب الامر مطاع مبارك حضرت ولی محبوب امرالله ارواحنا لعنایاته الفدا و بهمت و مساعدت احبباً اولین مدرسه تباستانه بهائیان تبریز در سیستان (۹ فرسخی تبریز) تشکیل گردید مدت این مدرسه ۹ روز از ۱۴ تا ۲۳ مرداد ماه ۱۳۳۳ بود .

عده شرکت کنندگان در این مدرسه (رجالا و نساءا صغیرا و کبیرا) قریب ۵۰ نفر بودند که بقدر ریج بر تعداد شرکت کنندگان افزوده شده تا اینکه تقریباً به صد نفر بالغ گردید .

نظامت و مدیریت مدرسه بعهده جناب آقای مهندس حسین آوارگان و معاونت ایشان بسا آقای محمود جلیلی بود محل تشکیل مدرسه سالن وسیع حظیرة القدس سیستان بود .

بروگرام مدرسه از ساعت ۱/۲ صبح آغاز میشد نیمساعت برای نظافت و نیم ساعت برای نماز و دعا و تلاوت آیات و مناجات صرف میشد و نیمساعت دیگر برای صرف عیجانه منظور شده بود .

ضمن پروگرام این مدرسه کفرانسهای مختلفه و موسیقی و گردش های دسته جمعی نیز اجرا میشد و برای اطفال ۵ تا ۱۰ ساله کفرانسهای مخصوص اطفال تشکیل میگردد که اغلب اوقات سایر احبباً و امام الرحمن نیز میل شرکت داشتند .

در کلیه مراحل و اوقات مختلفه عکس های متعددی برداشته شده که ۳۸ قطعه از آنها مسما بتصویب محفل مقدس روحانی تبریز رسیده و قابلیت ضبط در آلبوم مخصوص مدرسه را پیدا کرده است از جمله سه قطعه عکس است که در روی جلد و پشت جلد این شماره از نظر خوانندگان مجتبیسم میگردد .

جامعه بهائی تبریز از موفقیت در تشکیل این مشروع جلیل بسیار مفتخر و مسرور میباشد و امید و طیبید دارد که در رساله های بعد بعترن الله تعالی موفق بتشکیل مدارس بعدی نیز بشود .

راپورت مفصل و مشروع مدرسه از طرف محفل مقدس روحانی تبریز بساحت محفل مقدس فلسفی تقدیم شده است .

